آرمان ملی
armanmeli.ir
سال هشتم
شماره ۲۲۸۹
دوشنبه
۰۸ • ۱۰ • ۱۴۰۴
۰۸ رجب ۱۴۴۷ / ۲۹ دسامبر ۲۰۲۵

هنرمندان در فراق «بهرام بیضایی» نوشتند

بهرام بیضایی، میراثی برای همیشه

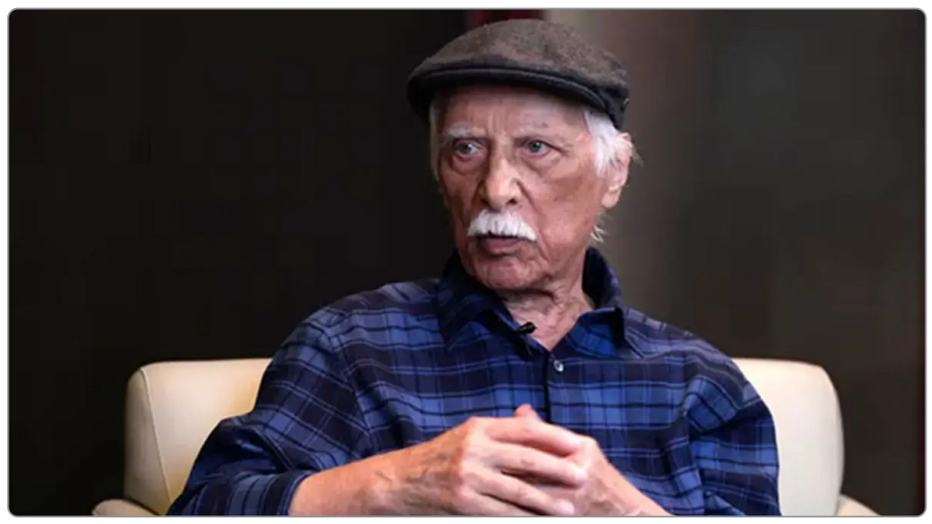

بهرام بیضایی، نویسنده و کارگردان سرشناس تئاتر و سینمای ایران ۵ دیماه به‌دلیل بیماری در آمریکا چشم از جهان فروبست. به همین مناسبت چند تن از هنرمندان سینما و تئاتر و موسیقی در دلنوشته‌هایی نسبت به درگذشت این هنرمند واکنش نشان دادند.

اصغر فرهادی

اصغر فرهادی، کارگردان سینمای ایران برای فقدان بیضایی در صفحه مجازی خود اینگونه نوشت: «بهرام بیضایی، آموزگار بزرگ من که شیفته‌وار آثار، سخنان و بالاتر از آن عشقش به فرهنگ این سرزمین را با تمام وجود دنبال کردم، حالا در غربت دنیا ترک کرده است. حقیقتا ایرانی‌تر از بهرام بیضایی در این روزگار نشناختم و چه تلخ که این ایرانی‌ترین ایرانی، هزاران هزار فرسنگ دور از ایران چشم بر جهان فرو می‌بندد.»

پیمان معادی

همچنین پیمان معادی بازیگر سینما با انتشار عکسی از بهرام بیضایی نوشت: «امروز تمام جهان هنر عزادار است. خدا حافظ بهرام بیضایی بزرگ. ببخش بر ما بی‌لیاقتان که در غربت رفتید.»

محمد رحمانیان

محمد رحمانیان؛ نویسنده و کارگردان تئاتر نیز در سوگ بهرام بیضایی با بازخوانی یک متن قدیمی اینگونه نوشت: «این متن را دو سال پیش نوشتم ... در چنین روزهایی. سفر دور و دراز او و دل شکسته ما... حالا که نیست حالا که هست و اینهمه دور است جای خالیش بیش از پیش دلتنگمان کرده احساس می‌کنم همه این سال‌ها خود را گول زده‌ایم، سر خودمان کلاه گذاشته‌ایم، با نومیدی و حرمان به خود دروغ گفته‌ایم که بازمی‌گردد روزی بازمی‌گردد، مثل آرش. مثل همه آنان که رفته‌اند و آرزو داریم روزی بازگردند، مثل حجتی موجه یا مسافری خسته به هم نگاه می‌کنیم و می‌گوییم سرانجام او هم روزی دلش مثل دل ما تنگ می‌شود. اسم تهران که می‌آید بغضش می‌گیرد به عبارت «خانه پدری» که می‌رسد اشکش سرازیر می‌شود. یاد برخوانی و شبیه خوانی خاطرش را آشفته می‌کند، هر رگباری که ببیند دلش می‌رود و می‌رسد به عاطفه و آقای حکمتی که حالا هر دو این جهان را ترک کرده‌اند. یا هر زمان مه روی گلدن گیت را بپوشاند به یاد غریبه‌اش آیت می‌افتد و جانش هوای اسالم می‌کند. از آن بدتر خاطره قلعه چهل تن است و آن مرد تاریخی که می‌دانم همیشه به یادش است و حاضر است مثل تارا شمشیر پدران در دست با دریای دل آشوب بجنگد و او را پس بگیرد و مرد تاریخی همان نبود که می‌گفت حالا رفتنم معنای دیگری دارد؟ و چرا همه در آثارش دارند می‌روند؟ چرا هیچکس پای ماندن ندارد؟ این گریزپایی این نماندن رفتن و بازنگشتن تاکی ادامه دارد؟ آیا دارد با هجرتش تنبیه‌مان می‌کند؟ که برای استادی چون او شاگرد خوبی نبودیم؟ که سر به هوا بودیم و بازیگوش و نافهم و حرف گوش نکن؟ کاش مثل طفل ابجدخوانی که زیر را زبر خوانده فلکمان می‌کرد و کار تنبیه ما را به فلک غدار نمی‌سپرد که روزگارمان را زیر و زبر کند ... کاش! حالا او سیزده سال است که رفته و خبری از بازگشت نیست. جایی در گوشه‌ای از این جهان به ما فکر می‌کند و دلواپس این روزهایمان همچنان از وطنش می‌نویسد با چشم‌های رنگین خیسش می‌نویسد، از هدایت و مرجان و داش آکل می‌نویسد. و ما به گور می‌بریم حسرت دیدار دوباره او را در تالارهای نمایش، کنار دوربین فیلمبرداری در کلاس درس پای میز تدوین، سوت زنان در اندیشه خلق جهانی نو، عینک به چشم در کتابخانه آجودانیه و لبخند به لب در سرزمینی به نام ایران. روزگاری در پایان برخوانی آرش نوشت: و من مردمی را می‌شناسم که هنوز می‌گویند آرش باز خواهد گشت. و من مردمی را می‌شناسم که در پایان این سیزده سال انتظار به تلخی می‌گویند بهرام بیضائی هرگز باز نخواهد گشت و من یکی از آن مردم هستم با صورتی خیس از اشک.

سوم دیماه ۱۴۰۲ محمد رحمانیان.»

ایوب آقاخانی

ایوب آقاخانی، نویسنده و بازیگر سینما و تئاتر نیز در صفحه مجازی خود نوشت: «امروز سلام رنگ دیگری دارد... ایرانی بودن هم... اینجا اجر بزرگان دیگر این سرزمین را نا ماجور نمی‌کنم اما ایرانی‌ترین نویسنده‌مان قلمش را به ما سپرد و رفت... تو می‌توانی برای اقناع مخاطبانت دلیل بیاوری تا اثبات کنی چرا به قول بزرگی داستایوسکی قلدرتر از تولستوی، استاندال بارورتر از زولا، اونیل شش دانگ‌تر از هر که در این یکصد ساله درام نوشته و میلر معاصرترین درام نویس جهان است ولی کسی وقتی بگویی «فارسی‌ترین و ایرانی‌ترین درام‌نویس بهرام بیضایی» است، از شما نخواهد پرسید چرا که به چشم غیرمسلح هم دیدنی است و اثبات و اقناع نمی‌خواهد. با افتخار در کلاس اصول و فنون نمایشنامه‌نویسی دانشگاه به سال‌های ۷۶ و ۷۷ دانشجوی استاد بهرام بیضایی بودم. امروز مهمترین آموزه‌اش را که سال‌هاست به کار بسته‌ام در سوگش باصدای بلند تکرار می‌کنم: نویسنده پشت میزنشین نویسنده نیست موجود خیالباف ترحم برانگیزی است که با استعداد بالا هم از یاد می‌رود. نویسنده باید جامعه‌اش را ببیند و تاثیر بگیرد در آن بچرخد و تصویر ببیند و فرزند راستین شرایطش باشد تا در یاد بماند. این راز جاودانگی استاد بود... یاد ایشان گرامی و دل شما و همه فرهنگ دوستان و عاشقان بالندگی هنر ایران زمین صبور...»

نغمه ثمینی

نغمه ثمینی، نمایشنامه‌نویس نیز در واکنش به خبر درگذشت بهرام بیضایی نوشت: «چرا مردم ساکن ایران نباید اجراهای آخر بیضایی را دیده باشند؟ چه کسانی لایق‌تر از مردم ساکن ایران که اجراهای بیضایی را ببینند؟ می‌توانستند دوست داشته باشند، نداشته باشند، نقد کنند، نکنند، اما حق دیدنشان را باید می‌داشتند. این احساس یتیمی و زیر پا خالی شدن و تنها ماندن بسان خشمی پدیدار می‌شود از حقی که نباید سلب می‌شد. جای اجراهای بیضایی تئاتر شهر بود.»

کیهان کلهر

کیهان کلهر، نوازنده و موسیقی‌دان ایرانی در صفحه مجازی خود در سوگ بهرام بیضایی اینگونه نوشت: «به گمانم او مرغکی نشسته بر شاخه‌ای از سرو کاشمر بود وقتی به دستور متوکل بر زمین افتاد. یا به هیات جامه‌داری در شبیه‌خوانی میدان نقش جهان که از خجند تا اصفهان ببوی خون سیاوش آمده. شاید خاک بود در قادسیه؛ آنگاه که رستم فرخ‌هرمز از رود عتیق بیرون کشیده شد و بر او و در خون خویش درغلتید. یا به هیبت دهقانی، راوی داستان اکوان دیو، گاه‌گاه مهمان خانه‌ای می‌شده در دیه پاژ. او باد بود پیچیده زیر سقف آسیابی در مرو، شاهد مرگ یزدگرد. بی گمان او هشتاد و هفت ساله نبود. «سبهرام بیضایی» طربنامه‌نویس همه مطربان گمنام و خاموش قرن‌ها

که جز شادی نخواستند و جز اندوه نبردند.

تا باد چنین باد که فرهنگ ایران چنین فرزندانی بپرورد.»

پرویز پرستویی

پرویز پرستویی، بازیگر سینما در سوگ بهرام بیضایی اینگونه نوشت: «داغی بزرگ برای فرهنگ و هنر نمایش و سینما. بهرام بیضایی اسطوره و بزرگمرد سینما و تئاتر، استاد بی بدیل عرصه فرهنگ و هنر در روز تولدش دور از وطن درگذشت.

استاد تقوایی رفت...

مهرجویی رفت...

پوراحمد رفت...

کیارستمی رفت...

و بهرام بیضایی استاد بی بدیل که کوچک و بزرگ عرصه هنر به وجودش افتخار می‌کردند هم رفت ... خدا نگذرد از مسئولان بی‌کفایتی که هرکدام از این عزیزان را زمانی که در قید حیات بودند کشتند... یکی را در وطن در کنج عزلت و یکی را در غربت. آخرین باری که در آمریکا استاد رو ملاقات کردم از ایشان خواستم که نمی‌شود برگردید؟ پاسخش این بود چه ضمانتی است که برگردم و کار کنم؟ حرفش این بود. ضمن احترام به همه هنرمندان واقعی از این پس به چه کسی باید اقتدا کرد ...؟! این کارگردان سینما و تئاتر، نمایشنامه‌نویس، فیلمنامه‌نویس و پژوهشگر کشور در آمریکا از دنیا رفت. روحش شاد و یادش گرامی. تسلیت به مژده شمسایی عزیز و عزیزانش تسلیت به جامعه هنری تئاتر و سینما...»

حسن فتحی

حسن فتحی، نویسنده و کارگردان تئاتر، تلویزیون و سینما در صفحه شخصی خود نوشت: «همه ما اهالی سه چهار نسل تئاتر و سینمایی وطنی مرهون و متاثر از نمایشنامه‌ها و آثار سینمایی او هستیم، اما همه ما آیا در مواجهه با جهل و بی‌عدالتی و عافیت‌طلبی و دروغ، مرام و اخلاق حقیقت محور او را دنبال خواهیم کرد؟ ادای احترام بر عطا و لقای عمر پربرکت استاد بهرام بیضایی جز این نیست که میراث‌دار شایسته سنت فکری و فرهنگی و اخلاقی او در عرصه سینما و ادبیات و اساطیر تاریخ ایران زمین باشیم.»

کوروش سلیمانی

کوروش سلیمانی، بازیگر، کارگردان و رئیس مجموعه تئاتر شهر نیز به بهانه درگذشت بهرام بیضایی نویسنده، کارگردان و پژوهشگر سینما و تئاتر متنی را منتشر کرد که بدین شرح است: «از شمار دو چشم یک تن کم / وز شمار خرد هزاران بیش

دشوار است در آشوب ذهنی پی آمدِ خبری چنین تلخ، نوشتن ... اما چیزی هم جز نوشتن و تسلیت گفتن به یکدیگر، مگر می‌تواند آرام‌مان کند؟! آثار بیضایی گرچه در نگاه نخست، سعی در بازنمایی ایران و ایرانی در دوره‌های دور و معاصر، با شیواترین کلام، پرداخته‌ترین شخصیت‌ها و نمایشی‌ترین موقعیت‌ها را دارد اما غربت و غرور توأمان ایرانی، در جهان هزاررنگ دیروز و امروز را به بهترین شکل در آثار او می‌توان یافت و از این روست که آثار او در نمایشنامه‌نویسی و سینما از بهترین محل‌های رجوع برای آیندگان در بازشناسی دوران‌های تاریخی این سرزمین خواهد بود، آنچنان که برای ما بود ... بهرام بیضایی هنرمندِ ذوالفنون عرصه تئاتر و سینما، هنرمندی اثرگذار و یگانه بود که هیچکس را یارای نزدیک شدن به جایگاه او در همه این سال‌ها نبود و بعید است تا سال‌ها بتواند باشد... بهرام بیضایی عاشق ایران بود، همچون تمامی هنرمندان و ادیبان بزرگی که می‌شناسیم ... این کیمیای عشق به خاکِ «ایران» چه اکسیر تمام نشدنی است که هرکسی از آن بهره برد جاودانه شد، چون ایران که جاودانه می‌ماند تا فرزندانی از این‌گونه را مادران بازهم بپرورند... و ما چه خوشبخت بودیم که با او هم عصر بودیم و آثار او را با او بر صحنه‌های تئاتر و بر پرده سینما دیدیم... امید که خوشبخت‌تر باشیم، با ادامه دادن راه و نگاه خردمندانه و هنرمندانه ایشان در هنر و نهراسیدن چون ایشان، از هر دشواری و سختی که بر سر راه هنر و هنرمندی ست ... بهرام بیضایی؛ خردمندی فرزانه بود، که در دنیای تئاتر و سینمای ایران در تمامی سال‌های هنرنمایی خود، در اوج درخشش، تنها شبیه خودش بود و هیچکس شبیه او نشد... و ما تا همیشه به روشنگری او، به هنر او و به قلم او بسیار مدیونیم ... این فقدان بزرگ را به ایران، عموم هنرمندان، به ویژه خانواده گرامی ایشان و همکار ارجمندمان خانم مژده شمسایی، یار و همسر همراه و همدل ایشان صمیمانه تسلیت عرض می‌کنم. نامش، یادش و آثارش - که بی‌تردید هنر تئاتر ما را به بالاترین اوج‌ها رساند - تا همیشه جاودان و روح بلندش در آرامش و مهر بی پایان پروردگار ...»

صابر ابر

صابر ابر، بازیگر تئاتر و سینما نیز در واکنش به خبر درگذشت بهرام بیضایی نوشت: «یک هزار و سیصد و هفده آمد و تا ابد ماند.»

مهدی هاشمی

مهدی هاشمی، بازیگر سینما و تئاتر نیز با انتشار ویدیویی فقدان بهرام بیضایی را تسلیت گفت که بدین شرح است: «استاد بزرگ ما، خورشید فرهنگ ما غروب کرد؛ استادی که خشمگین بود، عصبانی بود از آنچه که باید می‌بود و نبود و در این عرصه تنگ، کاری کرد کارستان. او به ما درخشش تابان. به فرهنگی که مال خودمان است ولی نمی‌شناسیمش، نور تاباند. بهرام عزیز بیش از سهم خودش کوشید تا ما بفهمیم کی هستیم و چی هستیم.»

نیکی کریمی، علی زندوکیلی، محمد معتمدی، طناز طباطبایی، شهاب حسینی، پژمان بازغی، مهران غفوریان، میلاد کی‌مرام، مصطفی کیایی، سحر دولت‌شاهی و... از دیگر هنرمندانی هستند که نسبت به درگذشت بهرام بیضایی واکنش نشان دادند.

مرضیه برومند روایت کرد

یک ماجرای غریب برای بهرام بیضایی

مرضیه برومند با ابراز تأسف از درگذشت بهرام بیضایی و با بیان اینکه مرگ، به زندگی این هنرمند نه پایان بلکه وسعتی بیشتر می‌دهد، اتفاقی عجیب را از همزمانی تولد و فوت بیضایی با سالروز درگذشت اکبر رادی تعریف کرد. این کارگردان و بازیگر سینما که تجربه همکاری با بهرام بیضایی را نیز داشته، در گفت‌وگویی با ایسنا از مرگ تلخ این چهره برجسته هنر ایران سخن گفت و در شرایطی که تقریبا همه واکنش‌ها به درگذشت بهرام بیضایی با حسرت و اندوه زیاد بوده، او با نگاهی آمیخته به نور و روشنی گفت: بهترین سوگواری برای آقای بیضایی این است که آثارش را دوباره بخوانیم و مسیری را که در این سال‌ها طی کرده، مرور کنیم. مرضیه برومند با بیانی تسلی‌بخش برای غم از دست رفتن بهرام بیضایی که نه فقط به خاطر هنرش در سینما و تئاتر بلکه برای تلاش در پاسداشت منزلت زبان فارسی نقشی بی‌بدیل در فرهنگ این سرزمین داشت، بیان کرد: فراموش نکنیم که بزرگان و متفکران می‌روند و جای آن‌ها نسلی جدید می‌آیند که نطفه و جوانه‌های آن به واسطه حضور انسان‌هایی همچون بهرام بیضایی کاشته شده، منتها شاید فعلا بخاطر شرایط و اوضاع و احوال کشور مرئی نیستند. او با اشاره به اینکه امثال بیضایی وظیفه تاریخی خود را انجام داده‌اند، خاطره‌ای را از سالروز تولد ۶۹ سالگی این هنرمند بازگو کرد: «روز پنجم دی ماه سال ۱۳۸۶ بود و مشغول تمرین نمایشنامه «افرا» در سالن بالایی تالار وحدت بودیم. از آنجا که آن روز تولد آقای بیضایی بود، ما کیک تولد و هدیه گرفته بودیم و می‌خواستیم جشن کوچکی برای آقای بیضایی بگیریم که ناگهان خبر درگذشت آقای رادی آمد. همه ناراحت شدیم به ویژه آقای بیضایی که از شدت ناراحتی، «های های» گریه می‌کرد و اشک می‌ریخت. ما هم ناراحت بودیم و گریه می‌کردیم و از گریه آقای بیضایی هم متاثر شده بودیم. این عزاداری بیش از یکساعت طول کشید و همینطور ادامه داشت تا اینکه یکی از بچه‌ها آمد و گفت، حالا تولد را چه کار کنیم؟ من گفتم، الان درستش می‌کنم. وارد سالن شدم، رفتم جایی که آقای بیضایی بود. کمی خواهرانه و مادرانه صحبت کردم و گفتم مرگ برای همه می‌آید، این همه اثر از آقای رادی به جا مانده و او هنوز زنده است. امروز هم تولد شماست و ما می‌خواهیم برای تولد شما خوشحالی کنیم. خلاصه به هر طریقی بود ایشان را متوجه کردیم که ما می‌خواهیم برایشان جشن بگیریم. آقای بیضایی هم اشک‌هایش را پاک کرد و لبخند زد و فضا عوض شد. آن روز کیک را آوردیم، آقای بیضایی شمع تولدش را فوت کرد و ما هم هدیه‌هایمان را دادیم و حالا اینکه ۱۸ سال پس از آن ماجرا، این تصادف عجیب رخ داده برایم بسیار غریب است؛ اینکه بهرام بیضایی در روزی که هم تولد خودش بود و هم اکبر رادی فوت کرد و او برایش آنطور گریه کرد، از این دنیا برود. برومند ادامه داد: من آن روز و اتفاق‌های آن روز را همچنان تجسم می‌کنم و بر این باورم که همه این بزرگانی که ما بخشِ آن را داشتیم در کنارشان زندگی کنیم و از آن‌ها بیاموزیم همچنان هستند. جسمشان می‌رود ولی روح آن‌ها در آثارشان باقی مانده و در روند رشد فرهنگ و هنر و ادبیات ما تاثیرگذار بودند. او افزود: من امیدوارم کمتر شاهد از دست دادن‌ها باشیم ولی به هر حال این هم طبیعی و بخشی از زندگی است. به نظرم بهترین سوگواری برای آقای بیضایی این است که آثارشان را دوباره و چند باره بخوانیم و مسیری را که طی کردند مرور کنیم.

پنجره

بهرام بیضایی و جاودانگی از لحظه تولد

ای کاش همه خواب باشیم

وقتی همه خواب بودیم، بهرام بیضایی بیدار بود تا رویای ما را بنویسد، بیدار بود تا نائی، تارا و گلرخ کمالی را خلق کند، ما هنوز خوابیم اما او به لحظه تولدش بازگشته، همانجایی که انگار از شروع نام او را با جاودانگی گره زده بودند. ایرنا نوشت: بعضی‌ها آنقدر بر بار زندگی کرده‌اند، آنقدر به لحظات، بار سنگینی آرزوها و رویاهایشان را بخشیده‌اند که وقت رفتنشان نمی‌دانیم باید از کدام برگه ورق خورده زندگی آنها شروع کنیم. بهرام بیضایی بدون شک یکی از آنها بود، آنقدر که حالا وقتی به لحظه لحظه‌های آن بخش از زندگی‌اش که خواسته یا حتی نخواسته با ما شریک شود، نگاه می‌کنیم جایی را نمی‌بینیم که او در قامت متفکری جلوتر از زمانه، آن لحظه را با جان و دل زندگی نکرده باشد. با مرگ او، یقینا یکی از تأثیرگذارترین و مستقل‌ترین صداهای فرهنگ معاصر ایران خاموش شد؛ صدایی که بیش از شش دهه، تئاتر، سینما و اندیشه ایرانی را دگرگون کرد. فیلم‌سازی که همواره بیرون از جریان غالب ایستاد و جهان شخصی خود را ساخت، زندگی کرد و در جان مخاطبانش نیز حک کرد. بعید هم نبود، او بیضایی بود، کسی که چندین نمایشنامه روی صحنه برده بود از «سلطان مار» تا «مرگ یزدگرد» که هنوز که هنوز است به عنوان ایرانی‌ترین روایت نمایشی در خاط مخاطبان او مانده است. حالا که بیش از قبل، صداها، تصاویر و نوشته‌های او در فضای مجازی دست به دست می‌شود انتقاد به حذف و سانسور در چشمانش غریب‌تر و دلتنگی‌اش برای نفس کشیدن در ایران از همیشه تامل برانگیز است. غریبگی اما مفهومی پرتکرار در ذهن و جان بیضایی بود؛ حتی پیش از آنکه ترک خاک کند. با همین دلبستگی به عمق واژه غریبه، «چریکه تارا» و «غریبه و مه» را ساخت؛ آثاری که بیش از آن‌که روایت‌محور به معنای متعارف باشند، بر فضا، اسطوره و تنهایی انسان استوار بودند. پس از آنها تلاقی غریبی با دنیای کودکان پیدا کرد. بیضایی جایی گفته بود که همراه سوسن تسلیمی وقتی از جهانی که در آن می‌زیستند طرد شدند، به هر آنچه شد دست زدند تا دوباره کار کنند و سینما را زنده نگه دارند. این بود که «باشو غریبه کوچک» متولد شده بود. روایتی از غریبگی در دل بحران و ساز ناکوکی که رفته رفته کوک می‌شد. مرثیه‌ای انسانی که از نائی زن و مادری ماندگار در تاریخ سینمای ایران ساخت و بیضایی را به عنوان فیلمسازی به جامعه معرفی کرد که می‌تواند در دل جنگ متفاوت بنویسد و شاعرانه خلق کند. حالا زنانگی خاصه در آثار بیضایی، در جهان سینما رنگی دیگر گرفته بود. «سگ‌کشی» تلاقی همه مفاهیمی بود که در مناسبات سینمایی بیضایی به درستی قاب بسته شد. فیلمی که قهرمانی جسور و زنانه داشت، تلخ بود و فساد، خیانت و مناسبات قدرت در جامعه شهری را با بی‌رحمی تامل برانگیز و قابل درکِ آثار بیضایی به یاد مخاطبش می‌آورد. آخرین فیلم او، «وقتی همه خوابیم»، تصویری خودبازتابانه از سینما، حذف و فروپاشی اخلاق حرفه‌ای بود؛ فیلمی که بسیاری آن را بیانیه‌ای شخصی درباره تجربه زیسته بیضایی در سال‌های پایانی فعالیتش در ایران دانسته‌اند. اثری که بیش از هر زمان، مفاهیم خواب و غیبت را به مرکز جهان او آورد. در نهایت، بیضایی ایران را ترک کرد و در خارج از کشور به تدریس و نوشتن ادامه داد. رفتن او، نه یک تصمیم ناگهانی، بلکه نتیجه سال‌ها محدودیت و ناتمام ماندن پروژه‌ها بود. با این همه، آثارش همچنان بخشی جدایی ناپذیر از تاریخ سینمای ایران باقی مانده‌اند؛ فیلم‌هایی که نشان می‌دهند او مسیر خود را یافت، حتی اگر بهای آن، ایستادن در حاشیه و دورماندن از امکان تولید مداوم بود.

یادداشت

دریغ بیضایی!

محمود دولت‌آبادی

چه غریبانه یکان یکان از دست می‌رویم.

چه غریبانه یکایک غریب مرگ می‌شویم.

هنوز رطوبت خاک و کفن ناصر تقوایی خشک نشده که خبر از دست رفتن بهرام بیضایی چشمان مرا مرطوب می‌کند. چه تک ستاره‌های درخشانی که دور و دورتر ایستاده ماندند تا در گوشه‌هایی از این عالم دق بیارند، درد و رنج زیستن را تاب بیاورند و سرانجام سر بر بالین عدم در خاک فرو بنشینند بادلی ناخرسند که می‌شد چنین نباشد. از آن که هنرمندی چون بهرام بیضایی با کار و خلاقیت خود زندگی می‌کرد چنان جوشان که دیده بودم. پس بدیهی‌ست وقتی کار و آفرینش چنان انسانی به تعلیق درآید، هنرمند نیمه‌جان برجای می‌ماند که حالا چه کنم؟ در چنین وضع و حالتی بود که بهرام، دل خسته و دل‌زده گویی که به قهر کشور را ترک گفت و تن داد به تبعیدی ناخواسته. بدیهی است بیضایی از چنان دانش و تجربه‌ای برخوردار بود که بتواند در هر کشور و هر دانشکده‌ای هنر تدریس کند، اما بهرام فقط اهل نظر نبود بلکه بیش و بیشتر اهل انجام نمایش بود با خلاقیت‌های لحظه‌لحظه در مسیر تکوین یک نمایش که به تدریج از صحنه هم واداشته شد فاصله بگیرد و رو کند سوی سینما که چون از او پرسیده شد چرا نمایش نمی‌نویسی اقلا؟ او پاسخ داد وقتی امکان اجرا فراهم نیست چرا باید نوشت و نیازی نبود اشاره کند به نمایش‌های بسیاری که نوشته و در کشوی میزش داشت. باری ... اگر اهل روزانه‌نویسی می‌بودم بسیار نوشتنی‌ها می‌شد داشته باشم از دوره‌ای که در «گروه هنر ملی» کار می‌کردیم - اگرچه چندین بار در کار او نوشته‌ام - اما اهل نگاه به کمیت‌ها نبودم و برای همین یک روز که او نمایشنامه «دیوان بلخ» را در میان جمع بازیگران و حضور عباس جوانمرد، سرپرست و کارگردان گروه خواند، به بیضایی نزدیک نشستم و گفتم آقای بیضایی شما سعدی زمانه ما هستید و گمان می‌برم که اشتباه نکرده باشم در حدود نیم قرن پیش از این!

منبع: ایسنا

یاد

زمان به احترامش ایستاد!

بهرام بیضایی یکی از شاخص‌ترین چهره‌های تئاتر ایران چشم از جهان فروبست و حسرت صحنه‌های تئاتر برای بازگشت و دیدار دوباره با وی، ابدی شد. به گزارش مهر، مگر می‌شود عاشق تئاتر باشید و کتاب «نمایش در ایران» یا نمایشنامه‌های «ندبه»، «فتح‌نامه کلات»، «سهراب کشی» و «مجلس ضربت‌زدن» را نخوانده باشید. مگر می‌شود عاشق تماشای تئاتر باشید و «مرگ یزدگرد»، «آرش»، «کارنامه بندار بیدخش»، «مجلس شبیه در ذکر مصائب استاد نوید ماکان و همسرش رخشید فرزین»، «شب هزار و یکم» و «افرا» را ندیده باشید. مگر می‌شود عاشق ایران و تئاتر ایران باشید و نام بهرام بیضایی را نشنیده باشید. مگر می‌شود درباره تئاتر ایران صحبت کرد و از بهرام بیضایی به عنوان یکی از شاخص‌ترین چهره‌های این هنر نام نبرد؛ هنرمندی که عاشق ایران و تاریخ و اسطوره‌هایش بود. هنرمندی که هر چه نوشت برای ایران و ایرانی بود و هر چه به صحنه برد برای آشنایی بیشتر هنرمندان و مخاطبان تئاتر با زبان، آئین‌ها و فرهنگ ایرانی بود. مگر می‌شود درباره تئاتر ایران صحبت کرد و بهرام بیضایی را به عنوان یکی از مهم‌ترین استادان تئاتر ایران ندانست؛ استادی که سال‌های سال با مشقت و تحمل نامهربانی‌ها، عداوت‌ها و تنگ‌نظری‌ها، نوشت و به صحنه برد و بسیاری را در تئاتر ایران پرورش داد تا بنویسند و به صحنه ببرند و روشنگر باشند. مگر می‌شود عاشق تئاتر ایران باشید و جای خالی بهرام بیضایی بر صحنه‌های تئاتر ایران طی ۱۸ سال گذشته بر ذهن و فکرت سنگینی نکرده باشد. مگر می‌شود نام بهرام بیضایی را به میان آورد ولی سختی‌های راکه او برای نوشتن و چاپ یک اثر یا خلق آن روی صحنه متحمل شد، نادیده گرفت. بهرام بیضایی به نام ایران و برای ایران زیست، خلق کرد و به صحنه برد، بهرام بیضایی در غربت هم برای ایران زیست، خلق کرد و به صحنه برد. خوشا به حال کسانی‌که او را از نزدیک می‌شناختند، با او هم‌کلام می‌شدند، آثارش را می‌دیدند و لذت می‌بردند از اینکه چشم‌انتظار اثر جدیدی از بهرام بیضایی باشند. بهرام بیضایی آرزوهای بسیاری برای تئاتر ایران داشت ولی حسرت برآورده شدن آنها بر دل صحنه‌های تئاتر ماند. دیگر صحنه‌های سالن‌های تئاتر از خانه کوچک نمایش گرفته (تخریب شده) تا قشقایی، چهارسو، اصلی و تالار وحدت گام‌های بهرام بیضایی را لمس نخواهند کرد. هنر ایران بیشتر از هر فرد دیگری نیازمند حضور بهرام بیضایی بود و بهرام بیضایی بیش از هر چهره و هنرمند دیگری حق داشت که در ایران زیست کند اما دریغ که سال‌های دوری همچنان ادامه پیدا کرد و خواهد کرد و آن چشم‌های پرنفوذ دیگر از نزدیک نمایان نخواهند شد.

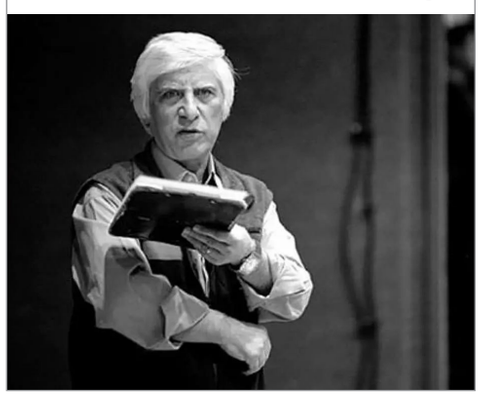

دریچه

تولد و مرگ در یک روز

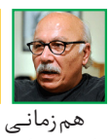

علیرضا داوودنژاد

کارگردان

هم زمانی روز تولد و روز درگذشت بهرام بیضایی را نمی‌توان صرفا یک تصادف تقویمی دانست. این تقارن، اگر در افق فکری و هنری خود او دیده شود، بیش از آن‌که به منطق زمانِ خطی تعلق داشته باشد، در قلمرو «زمانِ اسطوره‌ای» معنا می‌یابد؛ همان زمانی که بیضایی در سراسر آثارش به آن بازمی‌گشت و آن را در برابر تاریخ رسمی و روایت‌های تثبیت‌شده قرار می‌داد. در منطق اسطوره، تولد و مرگ دو نقطه متقابل و جدا از هم نیستند؛ آن‌ها دو آستانه از یک چرخه‌اند. آغاز و پایان، نه به عنوان نفی یکدیگر، بلکه به مثابه لحظه‌های هم‌پوشانِ دگرگونی فهم می‌شوند. از این منظر، هم زمانی تولد و مرگ بیضایی را می‌توان نشانه کامل شدن یک مدار دانست؛ مداری که از «آمدن برای دیدن» آغاز شد و به «ماندن به عنوان نگاه» انجامید. بیضایی با «چشم» به جهان آمد؛ چشمِ شاهد، پرسشگر و معصومی که مأموریتش دیدنِ آن چیزی بود که پنهان شده، حذف شده یا به فراموشی سپرده شده است: تاریخ سرکوب‌شده، زنِ حذف‌شده، اسطوره‌ها تحریف‌شده، و حقیقتی که همواره در دادگاهِ قدرت محکوم می‌شود. سینما و تئاتر او نه ابزار سرگرمی، بلکه میدانِ رویت‌پذیر کردنِ این حذف‌ها بود. بسته‌شدنِ چشم او در همان روز تولد، نه نشانه خاموشی، بلکه نشانه واگذاری نگاه است؛ گویی نگاهِ فردی جای خود را به معیاری فرهنگی می‌دهد. از این پس، آن چه دیده می‌شود، نه صرفا آثار یک هنرمند، بلکه سنجه‌ای است برای سنجش صدق، شرافت و جسارت در هنر و اندیشه. مرگ او پایانِ زیستنِ زیستی نیست؛ عبور از حضور فردی به حضوری تاریخی است.

از این منظر، این هم‌زمانی معنایی نمادین می‌یابد:

او در روز تولدش آمد تا آینه باشد،

و در روز تولدش رفت تا آینه بماند.

این تقارن، ما را نه به سوگواری صرف، بلکه به مسئولیت فرا می‌خواند؛ مسئولیتِ دیدن، پرسیدن و ادامه‌دادنِ نگاهی که دیگر حاضر نیست، اما همچنان ناظر است.

او در همان روز که معصوم و پاک چشم به دنیا گشود،

چشم بر دنیا بست

تا جهان، ناگزیر،

به خودش نگاه کند.